

سندی نویافته از «پنجاه و سه نفر»

حسین زرینی*

یکی از جذاب‌ترین برخوردها در مطالعه یا نگارش تاریخ به دست آمدن اسناد انتشار نیافته‌ای است که با پیداشدن آنها، گویی رونق تازه‌ای در کار و بار مورخان می‌افتد. البته اهمیت و گره‌گشا بودن سند تازه یافته نیز شرط است. در مورد گروه پنجاه و سه نفره دکتر اراتی که توسط حکومت رضاشاه دستگیر و مجازات شدند، کتابهای زیادی نوشته شده‌اند اما گویا اسناد اداری مربوط به این موضوع، در ناساماتیهای جنگ جهانی دوم و اشغال تهران از میان رفتند و جای آنها در پژوهشهای تاریخ معاصر خالی ماند. آنچه در پی می‌آید یکی از اسناد اداری تازه یافته مربوط به گروه پنجاه و سه نفر است که توسط یکی از محققان تاریخ (حسین زرینی) که مدتی سرپرستی بایگانی راکد قوه قضائیه را بر عهده داشته‌اند، در اختیار مجله قرار گرفته و به قول ایشان می‌تواند نشاتگر آن باشد که محتملاً بقیه اسناد مزبور نیز از میان نرفته و شاید بتوان آنها را در میان انبوه اسناد بایگانی راکد موجود در قوه قضائیه پیدا نمود. این سند مربوط به تقاضای دکتر مرتضی یزدی برای رسیدگی مجدد به محکومیت پنج سال زندان وی به اتهام عضویت در فرقه کمونیستی دکتر اراتی است. دکتر مرتضی یزدی این دادخواست را در زندان و در حالی که حدود دوسال از محکومیت خود را سپری کرده بود، نگاشته و در دی ماه ۱۳۱۷ به دیوان عالی کشور فرستاده است.

■ ■ ■

پنجاه و سه نفر، گروهی با اندیشه‌های مارکسیستی بودند که حول محور دکتر تقی اراتی گرد هم آمدند و با انتشار مجله علمی «دنیا» به گروه خود موضوعیت بیشتری بخشیدند. از گروه پنجاه و سه نفر اغلب با عنوان پدران معنوی حزب توده یاد می‌شود. پس از فروپاشی حکومت رضاشاه پهلوی، وقتی که در اوایل حکومت محمد رضا پهلوی حزب توده تاسیس شد، بسیاری از این افراد در تاسیس آن نقش داشتند. تاکنون درباره این گروه مطالب زیادی گفته و نوشته شده است.^۱ از این رو در نوشتار حاضر قصد نداریم به

کندوکو در فراز و فرود این گروه و یا به بررسی برهه‌ای از حیات آنها بپردازیم، بلکه سندی تازه در این باره ارائه می‌گردد که می‌تواند در شناسایی بهتر بنیادهای این گروه، موثر واقع شود. این سند تاکنون در یکی از بایگانیهای راکد قوه قضائیه نگهداری می‌شد و نگارنده - که خود سرپرستی این بایگانیها را بر عهده دارم - اخیراً به استخراج آن توفیق یافتم.

بایگانیهای راکد قوه قضائیه از مراکز اسناد بسیار معتبر کشور به شمار می‌روند که به اقتضای شرایط، بسیاری از پرونده‌های مهم کشور در آنها نگهداری می‌شوند. تاکنون توجه چندانی به این پرونده‌ها نشده است و به همین خاطر بسیاری از اسناد آنها همچنان منتشر نشده باقی مانده‌اند. مسلماً بررسی این اسناد و اقدام به چاپ و انتشار سندهای مهم این مجموعه، می‌تواند به روشن‌گری‌های بسیاری در تاریخ معاصر ایران منجر شود.^۲

سند حاضر در واقع تقاضای رسیدگی تمییزی دکتر مرتضی یزدی است که وی خطاب به مستشاران دیوان عالی تمییز - دیوان عالی کشور - نگاشته و در آن به رأی دیوان جنایی تهران مبنی بر محکومیت خویش به اتهام عضویت در فرقه اشتراکی (کمونیستی) اعتراض کرده و خواستار رسیدگی مجدد به پرونده شده است.^۳ این سند در هر شرایطی که به رشته تحریر درآمده باشد، حامل حقایق و واقعیهایی انکارناپذیر است.

علاوه بر پرونده دکتر یزدی، پرونده‌های مربوط به دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی سجادی، محمود بقراتی، مهدی لاله، محمد شورشیان، مجتبی احمدی سجادی، محمدرضا قدوم، محمد یژوه و مرتضی رضوی نیز در کارتنهای مربوطه وجود دارند اما در آنها مدارکی از قبیل لایحه‌های دفاعیه و یا اعتراض نامه، یافت نمی‌شود و فقط یک فرم مخصوص حاوی اطلاعات مختصری در مورد نام شخص و موضوع و مدت محکومیت آنها در پرونده هر کدام وجود دارد و یا تمییز ارسال شده از دادگاه استیناف (تجدیدنظر) به دیوان عالی در آنها به چشم می‌خورد. پیش از ارائه اصل سند، چون در متن دفاعیات در موارد متعددی به ادعای دادستان علیه دکتر یزدی اشاره شده و

وی در پاسخ به این ادعای مطالبی را اظهار داشته است، ابتدا متن ادعایم - که در آثار چاپ شده موجود می‌باشد - در زیر ارائه می‌شود و سپس سند تمییزی یافت شده در بایگانی راکد قوه قضائیه ارائه خواهد گردید. در ادعایم آمده است:

«مرتضی یزدی فرزند مرحوم شیخ حسین، سی و هشت ساله، شغل طبابت، اهل یزد، مقیم تهران، فعلاً در توقیف احتیاطی، متهم است که در ایام توقیف و تحصیلش در آلمان بر اثر تبلیغ مرتضی علوی داخل در فرقه اشتراکی گردیده و در موقع مراجعت به ایران کتاب رمزی را که علوی به او سپرده بود که در تهران به دکتر اراتی بدهد، با خود آورده و تسلیم دکتر نامبرده می‌نماید. در تهران نیز در ردیف اعضای جمعیت بوده و در جلساتی که در منزل دکتر اراتی تشکیل می‌گردیده که ایرج اسکندری، دکتر بهرامی و بزرگ علوی حضور داشته‌اند، حاضر می‌شده و در مذاکرات مربوط به مرام اشتراکی شرکت داشته، در طبع مجلات مربوط به این مرام به دکتر اراتی کمک مالی می‌کرده [است] متهم مزبور تمام مراتب مذکوره و آوردن کتاب رمزی و غیره را با خط خود به‌طور تفصیل در کتاب بازجویی اداره شهربانی نگاشته و صریحاً اعتراف به عملیات ارتکبی نموده که خلاصه اظهارات وی در قسمت ۲۶ از صفحه ۶۹ تا ۷۱ گزارش اداره مزبور مرقوم شده و در نزد مستنطق هم هر چند منکر عضویت و مداخله در فرقه اشتراکی شده و گفته است از وقتی به ایران آمده، عملیات مخالف مصالح کشور از او سر زنده و پس از حضور در دو جلسه در منزل دکتر اراتی، چون افکار آنها را مضر دیده دیگر حاضر نگردیده ولی در ضمن این بیانات اعترافات خود را در دفتر تحقیقات شهربانی تأیید نموده است. من جمله گفته است مرتضی علوی داخل در احزاب اشتراکی بوده و در وین او را تبلیغ به مرام اشتراکی کرده بعداً به برلن آمده داخل در جمعیت دانش‌آموزان شده، مجدداً مرتضی علوی او را تبلیغ کرده است و غیره راجع به مفتاح رمز گفته است: مرتضی علوی را که در آلمان تبعید کردند، از چکسلواکی کتابچه رمزی نزد او فرستاد و از نظر دوستی و تصور این که متمایل به افکار او هستم، درخواست کرد که در موقع معاودت به ایران به دکتر اراتی



سند حاضر در واقع تقاضای رسیدگی تمییزی دکتر مرتضی یزدی است که وی خطاب به مستشاران دیوان عالی تمییز - دیوان عالی کشور - نگاشته و در آن به رأی دیوان جنایی تهران مبنی بر محکومیت خویش به اتهام عضویت در فرقه اشتراکی (کمونیستی) اعتراض کرده و خواستار رسیدگی مجدد به پرونده شده است

[به: مستشاران دیوان عالی تمییز
در [خصوص] موضوع اتهام اینجانب دکتر مرتضی یزدی
به عضویت فرقه اشتراکی در ایران، بسیار متأسفم که دیوان
جنایی توجهی نکرده و مرا هم بدون تعمق کافی در ردیف
سایرین قرار داده و در صورتی که به دلایل زیرین حکم
محکمه جنایی برخلاف مندرجات پرونده عمل است و
تقاضای منم یک توجهی به حال یک طبیبی بکنید که
دامانش از این تهمت مبری است:

۱- بنده با تربیت اسلامی کاملی که در ایران داشتیم، به
برلن رفته طب و جراحی را به طور کامل فرا گرفتم تا در
برگشتن به کشور خودم، هم از معلومات خود استفاده
بکنم و هم به مردم استفاده برسانم. کسی که این گونه
استفاده در نظر دارد، هیچ وقت نمی آید مسلک اشتراکی را
قبول کند. بالاخره در اوایل ۱۳۱۰ به ایران آمده و از بدو
ورود شروع به خدمت و استفاده خوبی هم از کار و زحمت
خود می کردم. آیا هیچ عقلی قبول می کند که یک طبیبی
که در ماه بیش از هزار تومان استفاده می برد و از صبح تا
غروب با میکروب سل و دیفتیری و سیاه زخم و غیره مواجه
است. پس از این همه زحمت و تلاش، بیاید و راضی شود
که دسترنج ماهیانه خود را به جیب دیگران بریزد،
به عنوان اینکه به اشتراک اموال عقیده دارد. پس مرا دکتر
یزدی نگویند و دکتر سفیه بخوانید! آیا کسی که در
موسسه اش یعنی مریضخانه احدائی خودش هزارها تومان
اسباب و اسائیه [اثاثیه] دارد، می آید خود را راضی به
زندگانی اشتراکی کند و همه چیز خود را از دست بدهد. به

بدهم. جای دیگر گفته است: دکتر تقی ارنائی را در برلن دیده
و می دانستم دارای افکار و عقاید اشتراکی است و همیشه
صحبت از اوضاع ایران می کرد. هر وقت که مرا می دید،
می خواست عقاید خودش را به من تلقین نماید. اعترافات
این شخص در اداره شهربانی، اظهاراتش در محضر
مستنطق، بیانات همدستان او، آوردن مفتاح رمز که بنا بر
قول خودش شبانه به دکتر ارنائی داده پس از تشریح مفتاح
آن و یادداشتهایی که نمودم کتابچه را از او گرفته و در بخاری
سوزانیده است. تماما مؤید ثبوت جرم متهم است و آیا
چگونه ممکن است که اگر مرتضی علوی که یکی از عمال
میرز فرقه است، قبل از اطمینان از عقیده و افکار دکتر یزدی،
مفتاح رمزی را - که اگر به دست نامحرمی داده می شد، تمام
جمعیت این فرقه در معرض خطر واقع می شد - به دست او
بدهد؟ دلایل زیاد دیگری نیز علیه متهم در پرونده موجود
است که نظر به کفایت ادله فوق از تکرار آنها خودداری شده
و تقاضای مجازات او طبق ماده اول قانون مجازات مقدمین
علیه استقلال و امنیت کشور از آن دادگاه می شود.»

و اینک متن سند مربوط به درخواست تجدیدنظر دکتر
یزدی که در بایگانیها یافت شده، در زیر ارائه می گردد:

عنوان برگه: [اداره زندان

از: [اسم: دکتر مرتضی یزدی، پدر: شیخ حسین

[حاشیه:]

تاریخ: ۱۰/۱۷/۱۳۱۷

[دستور: آقای استطاعت فورا در پرونده گذارده شود.

۱۳/۱۷/۱۳۱۷]



محمود ابوالقاسم بهرامی به اتفاق سه تن از پزشکان ایرانی مقابل دانشگاه پزشکی برلین

دکتر یزدی: «خود دکتر ارانی آیا یک کلام گفته که دکتر یزدی کمونیست بوده؟ بلکه برخلاف گفته است که من عضو فرقه کمونیست نبودم. او که راجع به همه این متهمین و ارتباط فرقوی، آنچه که می دانسته گفته است، اگر من هم عضو این فرقه بودم، می گفتم و امتناعی نداشتم»

من اجازه نمی داد که وقت خود را به افکار سیاسی یا فرقوی معطوف دارم و این مجمع یک نوع کلوب بود که در آنجا ایرانیها با یکدیگر آشنایی پیدا کنند. در ۱۹۲۸ که این کلوب به هم خورد و مرتضی علوی هم به پراک رفت. در تمام این چند سال من علوی را ندیدم. در اوائل ۱۳۱۰ [۱۹۳۱] که من به ایران برمی گشتم، از من ساده تر کسی را پیدا نکرد و یک پاکتی توسط من برای دکتر ارانی فرستاد و من اگر می دانستم که این پاکت مربوط به یک عملی است که ربط به کمونیسم داشته باشد، احمق نبودم که آن را با خود بیاورم. من عضو فرقه کمونیست نبودم، سرسپرده نبودم، استفاده از کمونیست بودن نداشتم که آن مسائل مرا وادار کند این پاکت را بیاورم. خلاصه وقتی به ایران آمدم، آن را به دکتر ارانی دادم. مرتضی علوی یک آدم سیلیسی و رئیس حزب کمونیست نبود و هیچ ارتباط فرقوی با ارانی نداشتم که مرا یا دستور یک حزبی را برای ارانی بفرستد. خلاصه در این پاکت چیز مهمی نبود که آنقدر به آن اهمیت داده اند. اولیای دولت تصور می کنند که این یک رمز مهمی بوده که دو دسته کمونیست را به هم مربوط می کرد؛ خیر این طور نیست. یک آدم لوس خواسته لوس گری بکنند که به خود اهمیت بدهد و به یک لوس دیگری نوشته باین گونه الفبا [الفبا] کاغذ بنویس. این که الفبای [الفبای] کمونیسم نبود! فرض کنید من می دانستم که این کاغذ رمزی است. آخر در آن موقع هیچ گونه رابطه فرقه بین ارانی و علوی نبود و فرقه کمونیستی در ایران تشکیل نشده بود که این مفتاح آن

اما راجع به اظهارات دیگران درباره من: اولاً این متهمین که در محکمه حضور داشته. هیچ کدام اسمی از من نیاوردند و جز دوسه نفر بقیه را اصلاً نمی شناختم. ثانیاً دکتر محمد بهرامی و بزرگ علوی و غیره که به قول آقای مدعی العموم از ارکان مهم حوزه دکتر ارانی بودند، آیا در تمام پرونده خودشان که همه چیز را گفته اند، اسمی از من برده اند که همچو کسی هم در بین آنها بود و عضویت داشت و کارهایی می کرد. ثالثاً خود دکتر ارانی آیا یک کلام گفته که دکتر یزدی کمونیست بوده؟ بلکه برخلاف گفته است که من عضو فرقه کمونیست نبودم. او که راجع به همه این متهمین و ارتباط فرقوی، آنچه که می دانسته گفته است. اگر من هم عضو این فرقه بودم، می گفتم و امتناعی نداشتم. او راجع به مجمع محصلین ایرانی در اروپا. می گوید علوی و داراب کمونیست بودند و بقیه بورژوا بودند (یعنی طرفدار سرمایه). این دسته محصلین خیلی عضو داشت که امروز بیشتر آنها شاغل مقامات مهم کشور به هستند و در سال ۱۹۲۸ در برلن به هم خورد که چهارسال قبل از آمدن من به ایران باشد و علتش را هم دکتر ارانی ذکر می کند که به واسطه متجاسس نبودن اعضای آن بود. ۳. رابطه من با مرتضی علوی در برلن چه بود؟ مرتضی علوی سالها در برلن با همه ایرانیها آشنا بود. من هم یکی از محصلین ایرانی بودم و کار من، یعنی جدید در تحصیل، به

خدا من مسلمان بوده و هستم و هرگز عضو فرقه کمونیست نبوده و نیستم. و با این مسلک و مرام مخالف هستم. گناه دارد کسی را به این مسلک محکوم کنند که دارای آن نباشد. ۲. در قرار مستنطق و ادعانامه نوشته شده که من در اروپا عضو فرقه کمونیست بودم. و حتی برای تایید این اتهام به قول خود بنده هم استناد شده. شما را به قرآن خدا و پیغمبر قسم، این پرونده مرا بخوانید و ببینید من کی و کجا و نزد که گفته ام در اروپا کمونیست بودم. بالاخره در ادعانامه من متهم به عضویت فرقه کمونیست در ایران و اروپا بودم تا این حد جای شکرش باقی است که خود محکمه جنایی تالین اندازه را مسلم دانست که من در اروپا عضو فرقه نبودم. من یا باید به اعتراف خود محکوم بشوم و یا به شهادت دیگران. من در اظهارات خود به هیچ وجه نگفتم که در اثر تبلیغ علوی یا کسان دیگر در اروپا داخل فرقه کمونیست شدم؛ زیرا چنین چیزی نبوده که بگویم؛ و اگر گفته ام علوی من یا دیگران را تبلیغ می کرد که عقاید خود را تلقین کند، دعوت به یک مرام که ملازمه با قبول آن ندارد. ممکن است کسی هزارها ساعت دیگری را به تغییر مذهب و غیره دعوت کند، آیا صرف دعوت و تبلیغ کافی است که مخاطب را تبلیغ شده بدانیم یا آنکه قبول مخاطب شرط است؟ اگر صرف تبلیغ را دلیل قبول مخاطب بدانیم، قاعده بدی برای آینده درست خواهیم کرد.

باشد. تشکیلات ارانی در ایران در ۱۳۱۴ است. اگر آوردن این کاغذ غلط بود و چهار سال بعد از آوردن آن ارانی در ایران تشکیل فرقه داد که آن هم به علوی هیچ مربوط نبوده و علوی هیچ کاره بوده (زیرا آقای مدعی العموم در ادعای خود گفته اند که دکتر ارانی با نصرالله اصلانی یا کامکار در برگشت از اروپا در ۱۳۱۳ قرار تشکیل فرقه کمونیست ایران را داد. و ارانی با مبدا بیگانه که در جمهیر شوروی است، مربوط بوده) بس علوی که در پراک بوده هیچ سمتی نداشته تا این نامه که علوی از پراک در چهار سال قبل از تشکیل فرقه فرستاده مربوط به فرقه کمونیست ایران و چیز مهمی باشد. اگر چهار سال بعد ارانی فرقه تشکیل دهد و با مبدا بیگانه در مسکو مرتبط شود، آیا هیچ ارتباط و اثری به چهار سال قبل و این کاغذ علوی دارد؟ اگر آوردن این کاغذ بود و من در عالم سادگی فریب خورده ام، یک سال ونیم حبس برای این اغفال و فریب خوردن بس نیست؟ دیگر چرا بدنام شدم که کمونیست هستم؟ این حبس پنج سال برای من بالاخره قابل تحمل است، ولی تهمت کمونیست بودن - در صورتی که کمونیست نیستم - برای من خیلی شدیدتر است. شما را به خدا قسم این تهمت را از یک نفر طبیب که می خواهد در این کشور یک عمر زندگانی کند، بردارید؛ زیرا من ترجیح می دهم تمام عمر در حبس باشم ولی عضو فرقه کمونیسم خوانده نشوم، به حال یک بی گناه ترحم کنید.

۴- راجع به اتهام این که بنده در ایران عضو فرقه کمونیست بودم، عرض می شود: اول در اول ادعای نوشته شده که دکتر ارانی با نصرالله کامکار اصلاتی در مسکو در برگشت از اروپا در ۱۳۱۳ رابطه پیدا کرده و قرار گذارده حزب کمونیست در ایران تشکیل دهد، باز در ادعای نوشته شده که در ۱۳۱۴ ارانی با کامبخش مربوط شدند، بنابراین در ۱۳۱۰ که من از اروپا برگشتم، هنوز حزبی تشکیل نشده بود. دلیلی که برای عضویت من ذکر شده دو چیز است: اول رفتن به خانه دکتر ارانی در ۱۳۱۲، دوم دادن پنج تومان به ارانی برای مجله دنیا. اول اگر من عضو فرقه کمونیست بودم، می بایستی مکرر در مجالس زیادی ارانی را دیده باشم. من می بایستی همیشه با ارانی ارتباط داشته باشم، در صورتی که از موقع ورود من در ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ ارانی را فقط یکبار ملاقات کردم. فرقه در ۱۳۱۴ تشکیل شد، بنابراین یکبار ملاقات دکتر ارانی در ۱۳۱۲ چه ربطی به فرقه تشکیل شده در ۱۳۱۴ دارد؟ می بایستی یک عضو موثر و عاملی باشم اگر در منزل ارانی صحبت از راه آهن شده در یک ملاقات بین دوسه نفر تحصیل کرده معلوم است صحبت علمی می شود. این صحبتها که ارتباطی به کمونیست بودن ندارد، بهترین دلیل این که من کمونیست نیستم، این است که از زمان برگشتن از اروپا فقط یک دفعه ارانی را در ۱۳۱۲ ملاقات کردم و در تمام سالهای بعد که فرقه به شکل ذکر شده در ادعای نامه تشکیل شده و تا مدتی که مرا توقیف کردند، نه یک قدم به منزل ارانی و رفقای او گذاشتم، نه در یک جا حتی اتفاقا او را ملاقات کردم و نه آنکه یک تلفنی بین ما رد و بدل شد. آخر به من چطور می گویند کمونیست؟ یک دفعه در ۱۳۱۲ ارانی را ملاقات کردن، آیا دلیل کمونیست بودن است. صدها نفر در این چند سال از ارانی ملاقات کرده اند، آیا همه آنها کمونیست هستند؟ عملیات من باید دلیل کمونیست بودن من باشد و اگر به تنهایی به دوسه من رسیدگی می شد و با

پنجاه نفر دیگر نبودم و محکمه از شنیدن دفاع من خسته نبود، بی گناهی من به خوبی ثابت می گردید. دوم دادن پنج تومان به مجله دنیا؛ آقایان مستشارها شما را به وجدان خودتان قسم، چقدر کتاب و مجله و روزنامه بدون رضای شما بر شما تحمیل کرده و از شما پول گرفته اند؟ اگر هر کس برای مجله دنیا پول آویخته داد، کمونیست است؟ اگر من کمونیست بودم، با داشتن سرمایه و وسایل بهتر از دیگران می بایستی همان طوری که به بعضی نسبت داده اند، من هم یک شهریه مرتب بدهم یا لاقفل یک مساعدت حسابی بکنم که متناسب با خودم باشد. مثلا یکمتر به صد تومان یا اقلا پنجاه تومان بدهم. همین دادن پنج تومان یک دفعه و برای همیشه معلوم است که به واسطه خواهش ارانی و محبوب شدن من از رد توقع او بوده [است]. دلایل کمونیست بودن من، همین دو چیز است. آیا هیچ کس می تواند نسبت به شخص من وجدان خود را راضی کند که با این دو دلیل عضو فرقه کمونیست بوده ام؟ نسبت به من اگر سوخطی پیدا شده، بالاخره باید اشخاصی پیدا شوند که این سوخطن را رفع کنند و حیثیت رفته مرا دوباره به دست من بدهند. این اشخاص، شما آقایان هستید. به جای هیئت منصفه که در این محکمه بایستی باشند و شاید اگر بود، بهتر به وضعیت من می توانست آشنا بشود، استدعا دارم شما آقایان انصاف بدهید.

بالاخره می گویم: عملیات شش سال اخیر من در ایران که با کمترین و کوچکترین فردی صحبتی از کمونیسم حتی نکردم و از ارانی برکنار بودم و همیشه به کار خود مشغول بودم، بهترین دلیل است که من کمونیست نبودم. اگر بودم، آخر در این مدت یک عملی، کاری، حرفی از من سر می زد و بالاخره از وجدان خود شرم منده نیستم که به میهن، کشور و دولت خیانت نکردم و یک سو تفاهم مرا به این بدبختی انداخته است. من کمونیست نبوده و نیستم. مواد قانون را هم بلد نیستم که به آن متوسل بشوم. مطالب خود را ساده گفتم که شما هم قضاوت ساده کنید و این ننگ را از دامان من دور بیندازید که من به خدمت و کار خود برگردم.

من پس از دوازده سال زحمت و تحصیل در آلمان و با وجود داشتن اجازه طبابت و احراز مقام شامخی در جامعه طبابت آن مملکت، با قلی پر از احساسات میهن دوستی و مملکت خواهی به کشور خود بازگشت نموده و با مصمیمیتی هر چه تمام تر به انجام وظایف ملی و علمی خود همت گماشتم. هم در دانشکده طب به تدریس جراحی اشتغال داشته و هرساله چندین صد نفر دانش آموز در زیر دست من فارغ التحصیل می شدند، هم با داشتن شغل جراحی در مریض خانه های دولتی خدمات شایسته و لایقی که در جامعه طبابت برجسته است، به هم میهنان خود نمودم و نیز با خرج شخصی خود مریضخانه ایجاد کردم که شاید در مملکت ما در ردیف بیمارستان های درجه اول به شمار می رفت و از این راه خدمات فوق العاده ای به این آب و خاک نمودم. اکنون قریب دو سال است که در زندانم و با وجود احتیاج مبرمی که مملکت به وجود امثال اینجانب دارد، بسیار جای تاسف است که وجودم در گوشه زندان بدون استفاده مانده و جامعه ایرانی به هیچ وجه از خدمات و معلومات من استفاده نمی کند و این به نظر من از

محکومیت اینجانب بیشتر قابل سرزنش و ملامت است. فرضا که شخصی باشم - چنانچه [چنانکه] در حکم محکمه بدان استدلال شده است - مجرم و عضو فرقه اشتراکی. آیا عاقل گذاشتن وجود طبیعی مثل من در کشوری که احتیاج بسیار به این گونه اشخاص دارد، چه صورتی دارد. به هر حال منظور من این است: در صورتی که دیوان عالی تمییز هم مانند محکمه جنایی نبایستی توجهی به مدافعات قصه اینجانب ننماید و موجبات قانونی نقض حکم محکمه جنایی را مردود بداند، تقاضا دارم به هر نحوی که صلاح بداند، لاقفل اقدامی شود که وجود من به کلی عاقل و بی فایده نمانده و آنچه که در اثر زحمات بسیار و رنج فراوان در مملکت بیگانه آموخته ام، به هدر نرود و به هر طریق که مقتضی است در موسسات دولتی لاقفل مجازا از معلومات من استفاده نمایم. [امضاء] دکتر مرتضی یزدی

[حاشیه ها:]

[در نسخه اول: مهر]

ورود به دفتر دیوان عالی تمییز

تاریخ ۱۳۱۷/۱۱/۵

شماره ۱۳۶۳۶

[در نسخه دوم]

در پرونده کار باگانی شود.

۱۳۱۷/۱۱/۵ تقوی ■

پی نوشت ها

- * کارشناس ارشد تاریخ و سرپرست اداره اسناد و باگانی راکد قوه قضائیه
- ۱- به عنوان مثال رک بزرگ علوی پنجاه و سه نفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷؛ انور خامنه ای خاطرات سیاسی (پنجاه و سه نفر و...) تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۷۲؛ حسین فرزانه پرونده پنجاه و سه نفر، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۲؛ پرونده آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۶ به بعد؛ حسین بروجردی، ارانی فراتر از مارکس، تهران، تازه ها، ۱۳۸۲
- ۲- انور خامنه ای در مورد پرونده های پنجاه و سه نفر معتقد است: «پرونده ۵۳ کلا - یعنی بازجویی های شهربانی، بازجویی های دادرسی، صورتجلسات دادگاه دفاع و کلای مدافع و آخرین دفاع متهمین - در همان زمان جنگ یعنی حداکثر پیش از سال ۱۳۴۴ مفقود گردید. از این پرونده های چند هزار صفحه ای هیچ اثری جز متن دفاع دکتر ارانی در دست نماند...» او گفته است احتمالا این پرونده ها توسط جاسوسان شوروی یا انگلیس و امریکا و یا به سرقت رفته اند. (انور خامنه ای، همان، ص ۲۳۴) با پیداشدن سند بالا بعد نیست که بتوان اسناد مذکور را نیز در باگانی های قوه قضائیه پیدا نمود.
- ۳- در مورد دکتر مرتضی یزدی باید گفت که وی یکی از اعضای برجسته پنجاه و سه نفر، استاد دانشگاه تهران و از مشهورترین جراحان کشور به شمار می رفت. پدرش از روحانیون مشروطه خواه یزد بود، اما وی در تهران به دنیا آمد. در مدرسه دارالفنون تحصیلات مقدماتی خود را به پایان رساند. در سال ۱۳۰۰ به جرم پخش اعلامیه جنگلیها مدتی را در بازداشت به سر برد و در سال ۱۳۰۴ با بورس دولتی برای تحصیل در رشته طب به آلمان اعزام شد. چنانکه در سند حاضر آمده وی جزء پنجاه و سه نفر دستگیر گردیده و به پنج سال حبس محکوم می شود. وی پس از سقوط رضاشاه و تشکیل حزب توده در زمان محمدرضا پهلوی به خاطر سوابق خود به عضویت کادر رهبری این حزب در می آید و در سال ۱۳۲۵ در کابینه احمد قوام عهده دار وزارت بهداری می گردد. یزدی تا پایان حیات رسمی حزب توده در اواخر دهه ۱۳۳۰، مدام جزء رهبران این حزب قلمداد می شد و بدین خاطر یکبار در اواسط دهه ۱۳۲۰ و یکبار دیگر نیز در اواسط دهه ۱۳۳۰ به همراه دیگر سران حزب، دستگیر گردید و مدتی را در زندان به سر برد.
- ۴- حسین فرزانه همان، صص ۴۹۲، ۴۹۱؛ انور خامنه ای، همان، صص ۲۱۴، ۲۱۵